

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مرحوم آخوند فرمودند: این که موضوع له ماده امر عبارت از طلب است، مراد طلب انشایی است نه طلب حقیقی، یعنی: ماده امر دلالت دارد و وضع شده است بر طلب انشایی.

حالا اگر کسی پافشاری کند و بگوید: ماده امر برای مطلق طلب وضع شده است، نه برای خصوص طلب حقیقی و نه برای خصوص طلب انشایی؛ ما ادعایی می‌کنیم در این جا و می‌گوییم: وقتی این ماده به صورت مطلق و بدون قرینه استعمال می‌شود، انصراف در طلب انشایی دارد؛ و منشأ انصراف هم کثرت الاستعمال است و استعمال «أمر» در طلب انشایی بر استعمالش در طلب حقیقی غلبه دارد. کما این که این انصراف و این کثرت الاستعمال در خود لفظ طلب هم وجود دارد و کلمه طلب هم انصراف به طلب انشایی دارد و منشأ انصرافش هم کثرت الاستعمال است.

پس وقتی ماده «أمر» استعمال شد می‌گوییم: ظهور در طلب انشایی دارد، حال یا به بیان گذشته که بگوییم طلب انشایی، موضوع له أمر است؛ یا به بیان فعلی که از راه انصراف به این طلب انشایی پی می‌بریم.

آیا بین طلب و اراده فرقی هست؟

حالا که مسئله طلب را مطرح کردیم، اراده هم دو قسم دارد:

1- اراده حقیقیه: که يك صفت قائم به نفس انسان است و انسان در باطن چیزی را اراده می‌کند.

2- اراده انشایی: اراده‌ای است که از این صیغه أمر یا لفظ أمر، انتزاع می‌شود. وقتی که مولی می‌گوید: اسقنی ماء، عبد می‌گوید: این اسقنی دلالت بر اراده دارد و این اراده انشایی است.

بین طلب و اراده در این جهت فرق وجود دارد که طلب وقتی به صورت مطلق و بدون قرینه استعمال می‌شود انصراف به طلب انشایی دارد؛ ولی اراده عکس این است که وقتی مطلق و بدون قرینه استعمال شد، انصراف به اراده حقیقی دارد.

اختلاف این دو از نظر انصرافشان موجب این شده است که يك عده‌ای خیال کنند که بین طلب و اراده از نظر موضوع تغایر وجود دارد و قائل به تغایر بین طلب و اراده شده‌اند و از همین جا يك نزاع مهمی واقع شده است بین معتزله و شیعه از يك طرف و اشاعره از طرف دیگر.

شیعه و معتزله قائلند به این که طلب و اراده دارای تغایر نیستند و ما دو چیز نداریم و این دوتا هم از نظر موضوع له و هم از نظر

حقیقت و واقعیت يك چیز هستند.

اشاعره قائل به تغایر بین طلب و اراده هستند و می‌گویند این دو، دو چیز هستند.

در بین امامیه هم بعضی تمایل به مذهب اشاعره پیدا کرده‌اند مثل محقق خوانساری و شیخ محمدتقی اصفهانی صاحب حاشیه بر معالم (هدایة المسترشدين) که اینها مسئله تغایر بین طلب و اراده را بیان کرده‌اند.

مرحوم آخوند می‌فرماید حال که بحث به این‌جا رسید ما هم وارد این بحث می‌شویم گرچه تحقیق این مسئله را در فوائدمان در حاشیه بر رسائل ذکر کردیم.

مرحوم آخوند اول نظر خودشان را که همان نظریه معتزله است بیان کرده و بعد ادله اشاعره را ذکر می‌کنند، و بعد از بیان کلام اشاعره يك تصالحي بین طرفین درست می‌کنند و در آخر هم می‌گویند بعید نیست که بگوییم این نزاع لفظی است. این سیر بحث است که آخوند طرح می‌کند.

نظر مرحوم آخوند در بحث تغایر یا عدم تغایر طلب و اراده

به نظر ما طلب و اراده دو لفظی هستند که از نظر موضوعه، موضوعه واحد دارند و همانگونه که انسان و بشر دو لفظ مترادفند و موضوعه آنها یکی است، طلب و اراده هم چنین است و این چنین نیست که بگوییم طلب و اراده دو موضوعه و دو مابه‌ازاء دارند، مثل زید و عمرو که دو مابه‌ازاء دارند؛ بلکه مابه‌ازاء طلب و اراده يك وجود است.

اما این‌که می‌گوییم این طلب و اراده با هم متحد هستند به شرط این‌که نوع آنها یکی باشد، یعنی:

طلب حقیقی با اراده حقیقی یکی است. در عالم نفس، دو چیز نداریم و يك چیز است و همان چیزی را که صفت قائم به نفس است و آن را طلب می‌نامیم، همان چیز را اراده هم می‌نامیم.

طلب انشایی و اراده انشایی هم يك چیز است.

طلب ذهنی (تصور مفهوم طلب) و اراده ذهنی (یعنی تصور مفهوم اراده) هم يك چیز هستند.

بنابراین هر يك از وجودهای طلب و اراده را باید با سنخ و نوع خودش سنجید و نمی‌توان گفت که طلب حقیقی با اراده انشایی اتحاد دارد و هکذا.

دلیل آخوند: مراجعه به وجدان است. در موردی که کسی طلب حقیقی دارد وقتی که دقت کرده و به وجدان مراجعه می‌کنیم، چیز دیگر و صفت نفسانی دیگری غیر از طلب حقیقی که اسم آن را اراده بگذاریم در او نمی‌بینیم و لذا طلب حقیقی همان اراده حقیقیه است و ...

ادله اشاعره بر تغایر طلب و اراده

اشاعره قائل به تغایر طلب و اراده شده‌اند. ریشه نظریه اشاعره همان مطلبی بود که در تنبیهاات مشتق به عنوان تنبیه 5 بیان شد

که اشاعره از کجا شروع کردند و به این مسائل رسیدند.

در تنبیه 5 گفتیم که اشاعره می‌گویند: قیام مبدأ به ذات معتبر است و این قیام هم باید قیام حلولی باشد. بعد از ابداع این نظریه، نتایجی بر آن بار شده است که از آن جمله است این‌که صفات خدا، زائد بر ذات است. اشاعره قائل به کلام نفسی خدا شده‌اند. که این هم از نتایج آن نظریه است. پس ما باید در این‌جا از کلام نفسی بحث کنیم؛ زیرا اصولی‌هانزاع در تغایر یا عدم تغایر طلب و اراده را مبتنی بر مسئله کلام نفسی دانسته‌اند و گفته‌اند:

هر کسی که قائل به کلام نفسی است، قائل به تغایر طلب و اراده است؛ اشاعره کلام نفسی را قائلند و لذا تغایر را هم پذیرفتند.

و هر کسی که منکر کلام نفسی است، قائل به اتحاد طلب و اراده است.

البته این دو کبرای کلی را در کتب اصولی ذکر کرده‌اند؛ ولی در بین اصولیین متأخر کسانی را داریم که کلام نفسی را منکرند ولی در عین حال، تغایر طلب و اراده را قائلند مثل مرحوم آیت‌الله بروجردی رحمه‌الله.

به هر حال این نزاع تغایر و عدم تغایر طلب و اراده مبتنی بر بحث کلام نفسی است.

اشاعره می‌گویند: ما دو جور کلام داریم:

کلام لفظی: که همین جملات اخباریه و انشائییه‌ای است که از این الفاظ تشکیل می‌شود. از این جملات - چه اخباری و چه انشایی - به کلام لفظی تعبیر می‌کنند.

کلام نفسی: در این جملات اخباریه و انشائییه يك نسبتیهایی وجود دارد. این نسب در غیر این الفاظ و کلمات و در ماورای این الفاظ و در عالم نفس يك تحقیقی دارند. وقتی که جمله‌ای گفته می‌شود يك نسبت در خود عالم لفظ دارد ولی خود این نسبت يك تحقیقی هم در ماورای این عالم تکلم و الفاظ دارد، یعنی: این نسبت يك صفت قائمه به نفس متکلم هم دارد و در نفس متکلم هم يك وجودی دارد. اشاعره گفتند: این نسبتی که در نفس متکلم است و عنوان صفتی را دارد که قائم به نفس متکلم است، کلام نفسی می‌نامیم.

توضیح بیشتر: متکلمی که جمله «زید قائم» را می‌گوید، به نسبت بین زید و قیام علم دارد. و رای این علم متکلم، برای این نسبت در عالم نفس متکلم يك تحقیقی هست که همان کلام نفسی است.

در جملات انشائییه - اشاعره در ظاهر کلماتشان می‌گویند: انشاء همان امر و نهی است که امر، اراده و نهی همان کراهت است - اراده مربوط به لفظ است و ماورای اراده در نفس متکلم يك طلبی وجود دارد که اسم آن را کلام نفسی یا طلب می‌گذارند.

پس اشاعره چون قائل به کلام نفسی شدند می‌گویند: در جملات انشائییه اراده است؛ و ماورای اراده - که اراده مربوط به لفظ است - در نفس متکلم يك طلبی وجود دارد که اسم آن را طلب یا کلام نفسی می‌گذاریم. به این ترتیب مشاهده می‌شود که بین اراده و طلب تغایر وجود دارد و دو وجودند و يك وجود نیستند.

اشاعره در باب تمنی و ترجی و استفهام هم کلام نفسی را مطرح کرده‌اند و گفته‌اند: این‌که متکلم می‌گوید: لعلّ یا لیت که تمنی و ترجی است، این تمنی و ترجی يك ماورایی دارد و در نفس متکلم يك صفتی وجود دارد که کلام نفسی است. و به‌طور کلی هر

کلام لفظی ماورایی دارد که صفتی است قائم به نفس متکلم که از آن تعبیر به کلام نفسی می‌کنند.

خلاصه بحث

آخوند فرمود نظر ما این است که بین طلب و اراده در جمیع مراتب اتحاد وجود دارد، یعنی: طلب حقیقی با اراده حقیقی متحد است طلب ذهنی با اراده ذهنی متحد است و طلب انشایی هم با اراده انشایی متحد است. و دلیل بر اتحاد هم مراجعه به وجدان است که در جملات - چه اخباری و چه انشایی - آن‌چه را که اشاعره از آن به کلام نفسی تعبیر می‌کنند وقتی به وجدانمان مراجعه می‌کنیم چنین چیزی را پیدا نمی‌کنیم.

جمله انشایی دو جور است: جمله انشایی طلبی مثل امر و نهی، جمله انشایی غیر طلبی مثل استفهام و ترجی و تمنی که در آنها طلب يك فعل و یا طلب ترك وجود ندارد. اشاعره بعد از این‌که کلام نفسی را در مورد خدا قائل شدند دایره آن را در مورد انسان هم تعمیم دادند و گفتند: در تمام جملات (اخباری، انشایی طلبی و غیر طلبی) يك صفت قائم به نفس، وجود دارد که آن صفت قائم به نفس را کلام نفسی می‌نامیم.

در جمله انشائیۀ طلبیۀ می‌گویند: این صفت قائم به نفس که اسم آن کلام نفسی است، يك اسم خاصی به نام طلب هم دارد. اشاعره کلام نفسی را يك اسم و عنوان عام در تمام جملات می‌دانند و می‌گویند: آن صفت قائم به نفس متکلم، اسمش کلام نفسی است و در خصوص جمله انشائیۀ طلبیۀ - غیر از عنوان کلام نفسی - يك اسم خاصی به نام طلب هم دارد، یعنی: همان کلام نفسی در جملات انشائیۀ طلبیۀ را طلب هم می‌گویند و آن وقت می‌گویند: این طلب غیر از اراده است و قائل به مغایرت طلب و اراده می‌شوند.

آخوند می‌گوید: ما در خودمان غیر از اراده و مبادی آن، صفت مغایر با اراده پیدا نمی‌کنیم که اسم آن را طلب بگذاریم. در جملات انشائیۀ غیر طلبی مثل تمنی هم يك صفت دیگری غیر از تمنی نفسانی و اراده نفسانی نداریم که اسم آن را کلام نفسی بگذاریم.

و صَلَّی اللہ علی محمد و آلہ الطاہرین